

بخش نخست

روزگار پیش از هجرت پیامبر(ص)

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

(*)

نامه به نجاشی دربارهٔ مسلمانانی که به حبشه کوچ کرده بودند

بنگرید: به مآخذ و منابع پ ۲۱

در سال هشتم پیش از هجرت (سال پنجم بعثت)، شماری از مسلمانان مکه به حبشه کوچ کردند. عبارت زیر را در نامهٔ ۲۱ می‌بینیم:

«... پسرعموی خود جعفر را همراه با گروهی از مسلمانان، به سوی تو فرستادم. هنگامی که نزد تو آمد، از آنان پذیرایی کن.»

این عبارت نمی‌تواند به نامه‌ای که در سال ششم یا هفتم هجرت فرستاده شده بود، ارتباط داشته باشد؛ زیرا در آن زمان پانزده سال از مهاجرت جعفر طیار به حبشه گذشته بود و او در آستانهٔ بازگشت به سرزمین اسلام بود.

شایان یادآوری است که حَلَبی و قَسْطَلانی و قَلَقَشَنَدی این عبارت را در متن نامهٔ شمارهٔ ۲۱ نیاورده‌اند، و حتی در اصل نویافتهٔ این نامه نیز چنین عبارتی به چشم نمی‌خورد. احتمال قوی‌تر آن است که این عبارت بر اثر غفلت طبری یا روایتگرانی که نامه را از وی نقل کرده‌اند، به متن راه یافته باشد.

گمان ما بر این است که رسول خدا (ص) به هنگام مهاجرت پسرعمویش جعفر به حبشه، نامه‌ای خطاب به نجاشی به او داد و طی آن از نجاشی دادگر خواست تا در کشور خویش به وضع پناهندگان دور از وطن توجه کند.

(**)

اقطاع پیامبر (ص) برای داریان

بنگرید: پیمان (۴۳) که می‌گویند از جملهٔ اسناد پیش از هجرت است.

۱. در متن، فعل مفرد «جاء» آمده است.

(*) الف

قطع رابطه قریش با خویشان نزدیک پیامبر (ص)

ابن هشام ص ۲۳۰؛ ابن سعد ۱/۱ ص ۱۳۹؛ طبری ص ۱۱۸۹؛ یعقوبی، ۳۰/۲؛ انساب بلاذری ۲۳۴/۱.

ابن اسحاق گفت: چون قریش دریافتند که یاران رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سرزمینی اقامت گزیده‌اند که در آن از امنیت برخوردارند، و نجاشی از پناهندگان آنان حمایت می‌کند، و عمر مسلمان گشته و همراه با حمزه بن عبدالمطلب به پیامبر و یارانش پیوسته است، و دین اسلام در میان قبایل رو به گسترش می‌رود؛ گردهم آمدند و پس از رایزنی بر آن شدند که پیمان‌نامه‌ای بنویسند و در آن هم‌پیمان شوند:

«[بار خدایا به‌نام تو] بر زبان فرزندان هاشم و فرزندان عبدالمطلب؛ که از ایشان زن نستانند و به ایشان زن ندهند، و به آنان چیزی نفروشند و از ایشان چیزی نخرند!» [و با ایشان دادوستد نکنند تا آنکه محمد را به قریش بسپارند که وی را بکشند].^۲

چون بر این پیمان همداستان گشتند، پیمان را بر ورقی نوشتند، و بر سر آن میثاق بستند. سپس برای آنکه پیمان را در میان خود استوارتر سازند، آن را به درون کعبه آویختند.

نویسنده این پیمان‌نامه: منصور بن عکرمه بن عامر بن هاشم بن عبدمناف بن عبدالدار بن قصی بود. ابن هشام گفته است: گویند نضر بن حارث آن را نوشت.

آنگاه قریش از هم‌پیمانان خود در میان قبیله کنانه (یعنی حبشیان) خواست تا به این پیمان بپیوندند، و سرانجام در براكوه [= خَيْف] ^۳ بنی کنانه نزدیک مسجد منی، با یکدیگر پیمان بستند (بنا به روایت بخاری ۴۵/۲۵، ۱۷۹/۵۶، ۳۹/۶۳؛ ابوداود ۱۱/۸۶، ۱۸/۱۰؛ و ابن‌حنبل ۲/۲۳۷ یا شماره ۷۲۳۹).

گویا این هم‌پیمانی، نوشته‌ای درپی نداشته است.

۱. انساب الأشراف بلاذری + []، (در نسخه خطی رباط نیز چنین است). اما در نسخه خطی استانبول آمده است: «بأسمك اللهم فاغفر» که گویا اشتباهی از سوی نسخه‌بردار، است. به ایشان زن ندهند و از ایشان زن نستانند؛ با ایشان دادوستد نکنند و آمیزش نداشته باشند و با آنان سخن نگویند.

۲. مؤلف عبارت درون کروه را از تاریخ یعقوبی آورده است. م.

۳. برای واژه «براکوه» بنگرید: کتاب البلقه، ابویعقوب یوسف الکردی، به تصحیح مجتبی مینوی و فیروز حریرچی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۵، ص ۲۷۵. م.

(ب/*)

پیمان عقبه نخست

ابن هشام ص ۲۸۶-۸۷؛ ابن سعد ۱/۱ ص ۱۴۷
طبری ص ۱۲۰۹-۱۱.

پیامبر خدا(ص) در همان موسمی که با گروهی از انصار دیدار کرد، بهمیان مردم آمد تا مانند همه موسمه‌های دیگر، به گروهی از قبیله خزرج - که خدا نیک فرجامی آنان را خواسته بود - باز خورد. ایشان را بهسوی خدای توانا و بزرگ خواند و اسلام را به آنان عرضه داشت و برایشان قرآن تلاوت کرد. خزرجیان، سخنان پیامبر را باور کردند و اسلام عرضه داشته او را پذیرفتند، بدینسان به دعوت پیامبر پاسخ مثبت دادند و گفتند: ما قوم خود را در حالی رها کرده‌ایم که دشمنی و بددلی آنان را با یکدیگر، در میان هیچ قومی نمی‌توان یافت. شاید خداوند به کمک تو ما را همبسته گرداند. بهزودی نزد قوم خود بازمی‌گردیم تا آنان را به آیین تو بخوانیم و دینی را که از تو پذیرفته‌ایم به آنان پیشنهاد کنیم. اگر خداوند ایشان را بر پایه این آیین همبسته گرداند، آنگاه در میان ما مردی گرامی‌تر از تو نخواهد بود.

سپس بازگشتند... اینان، آن‌گونه که به من گفته‌اند^۲، شش تن از قبیله خزرج بودند.
در این باره پیمان‌نامه‌ای نوشته شد و تنها بیعتی انجام گرفت.

۱. عقبه‌ای که در آن با پیامبر بیعت کردند، گردنه‌ای است میان مکه و منی که از مکه دو میل فاصله دارد و مسجدی نیز در آنجا هست و جفرة العقبه از همانجا پرتاب می‌گردد (معجم البلدان، ۳/۶۹۳) - م.
۲. ابن اسحاق می‌گوید: اینان تیم‌الله از بنی نجار، اسنبن زراره از بنی مالک بن نجار، رافع بن مالک بن عجلان از بنی زریق، قطب بن عامر بن خدیج از بنی سلمه، عقبه بن عامر از بنی حرام و جاسپر بن عبدالله از بنی عبید بودند (سیره ابن هشام، ۲/۷۱-۷۲) - م.

(ج/*)

بیعت در عقبه دوم

ابن هشام ص ۲۸۷-۸۹؛ طبری ص ۱۲۱۱-۱۳
ابن سعد، ۱/۱ ص ۱۴۷-۴۸؛ موفق‌الدین بن قدامه (الاستبصار فی نسب الصحابة من الأنصار)
ص ۲۸، ۵۶، ۵۷؛ بخاری ۴/۲/۹۲.

چون [بیعت‌کنندگان عقبه نخست]، به مدینه نزد قبیله خویش بازگشتند، از پیامبر خدا با آنان سخن گفتند و ایشان را به اسلام خواندند؛ تا آنکه اسلام در میان آنان همه‌گیر شد. بدانسان که از خانه‌های انصار خانه‌ای نماند که در آن از رسول خدا(ص) سخن نرفته باشد.

با فرارسیدن سال بعد، دوازده تن از انصار به موسم حج درآمدند و در جایگاه عقبه با پیامبر دیدار کردند و بهوی بیعت سپردند، این همان عقبه نخست است....

پیش از آنکه پیکار بر ما واجب شود، به شیوه پیمان زنان^۱ با پیامبر خدا پیمان بستیم که: «چیزی را با خدا انباز ندانیم، دست به دزدی نزنیم، زنا نکنیم، فرزندان خود را نکشیم، از هر بهتان و دروغ خودساخته پرهیزیم و در کار نیک از فرمان او سرنیپچیم.»
«اگر [به این پیمان] وفادار بمانید، بهشت از آن شما خواهد بود، و اگر چیزی را نادیده انگارید، کارت‌ان با خدای توانا و بزرگ خواهد بود، اگر بخواهد می‌آمزد و اگر بخواهد شکنجه می‌کند.»
در روایت دیگر آمده است:

«اگر [به آن پیمان] وفادار مانید، بهشت از آن شما خواهد بود، و اگر چیزی را نادیده انگارید و در این جهان به کیفر آن گرفتار آید، همان کفاره‌اش خواهد بود؛ و چنانچه [پیمان‌شکنی شما] تا روز رستاخیز پوشیده بماند، کار شما با خدای توانا و بزرگ خواهد بود، اگر بخواهد شکنجه می‌کند و اگر بخواهد می‌آمزد.»

و بر پایه روایتی دیگر:

بیعتگران عقبه نخست (= عقبه دوم) چنین پیمان بستند که: در سختی و آسانی، خرسندی و ناخرسندی، و به هنگام برتری یافتن دیگران بر ما، گوش به فرمان باشیم و بر سر امر (رهبری) با آن‌کو شایسته آن است به ستیز برنخیزیم و در همهجا، سخن حق بر زبان آوریم و در راه خدا از نکوهش هیچ نکوهشگری هراسی به‌دل راه ندهیم.

در روایت موفق‌الدین بن قدامه آمده است:

بر این پایه با من بیعت بندید که در همه حال از چالاکی و سستی گوش به فرمان باشید و در تنگدستی و توانگری هزینه پردازید و به معروف امر کنید و از منکر بازدارید و بپذیرید که بی‌پروا از نکوهش هر نکوهشگری، در راه خدا سخن به حق گوید و آنگاه که نزد شما آدم به یاریم برخیزید

و مرا چنان از گزند دور بدارید که خود و همسران و فرزندان را از آن بازمی‌دارید، تا بهشت از آن شما گردد.

نیز موفق‌الدین، در شرح حال ابوامامه اُسعد بن زراره، سرور نقیبان، آورده است که: شعیبی گفت: پیامبر خدا (ص) در شب عقبه گفت: ای گروه یاران! سخن کوتاه گوید که جاسوسانی بر ما گماشته‌اند. شعیبی گفت: ابوامامه اُسعد بن زراره، خطابه‌ای خواند که مانندش را هیچ پیر و جوانی بر زبان نیاورده بود. وی گفت: ای پیامبر خدا! برای پروردگارت و خود و یارانت، شرط کن. پیامبر گفت: برای پروردگارم شرط می‌کنم که او را پرستید و چیزی را با وی شریک مگردانید؛ و شرط من آن است که مرا همچون خویشان و خاندان خود پشتیبانی کنید. و برای یارانم شرط می‌کنم که ایشان را در دارایی خویشان با خود برابر بدانید. گفتند: این همه از آن تو؛ ولی به ما چه می‌رسد؟ گفت: بهشت. گفتند: دستت را پیش آور. در آنجا پیمان‌نامه‌ای نوشته نشد.

۱. بنگرید: سیره ابن‌هشام، ۸۴/۲ و ۸۵؛ یعقوبی، ۲۸۲-۲۹؛ نیز قرآن، سوره مُنَجَّه / ۱۲-۱۳م.

(د/*)

بیعت در عقبه سوم

ابن هشام ص ۲۹۴-۳۰۱؛ طبری ۱۲۱۷-۲۶؛ یعقوبی، ۳۸/۲-۳۹؛ ابن سعد، ۱/۱ ص ۱۴۸-۵۰؛ انساب الأشراف، بلاذری ۲۵۲/۱، ۲۵۴.

همراه حج گزاران مشرک قبیلۀ خویش رهسپار شدیم و روز دوم از روزهای تشریق^۱ را در عقبه با رسول خدا(ص) میعاد نهادیم. گفت: چون حج را به پایان بردیم و شب موعود فرارسید... آن شب با افراد قبیلۀ، در میان باروبنه خویش خفتیم. تا آنکه يك سوم از شب سپری گشت. آنگاه بسان مرغ سنگخواره^۲، دزدانه و پوشیده از بارانداز خود بیرون آمدیم و برای دیدار با رسول خدا به وعده گاه رفتیم. ما که هفتاد و سه تن مرد بودیم و دو تن از زنانمان نیز همراه ما بودند، در درۀ کنار گردنه (عقبه) گرد هم آمدیم....

پیامبر خدا(ص) سخن گفت و قرآن تلاوت کرد و ما را به سوی خدا خواند و به اسلام آوردن برانگیخت و سپس گفت:

«بدین شرط دست در دست شما می نهم که از من همان گونه پشتیبانی کنید که از زنان و فرزندان خویش نگهبانی می کنید»^۳.

گفت: پس براء بن معرور دست پیامبر را گرفت و گفت:

«آری، سوگند به آنکه تورا به حق فرستاد، به راستی همانند حمایت از بستگان خویش، از تو دفاع خواهیم کرد. ای پیامبر خدا با ما بیعت کن که ما مردمی نبرده و پیکارگریم و این خوی را از نیای بزرگ خویش، به ارث برده ایم».

... أبو الهیثم بن تیهان^۴ گفت^۵: «میان ما و آن مردان، یعنی یهود^۶، پیوندهایی هست^۷ که آنها را خواهیم گسست، آیا اگر چنین کنیم و خداوند تورا پیروز کند، آنگاه نزد خویشان خود بازخواهی گشت و ما را واخواهی گذاشت؟» گفت: رسول خدا - که درود خدا بر او باد - لبخندی زد و گفت: «خونخواهی شما به منزله خونخواهی من است و مباح گشتن خون شما، همچون مباح گشتن خون من است^۸. من از شما هستم و شما از من، با هر کس به پیکار برخیزید، با وی پیکار خواهیم کرد، و با هر کس از در آشتی درآید، در آشتی خواهیم بود.

... پیامبر خدا گفت: از میان خود دوازده نماینده^۹، به من معرفی کنید تا سرپرست مردم خویش باشند. ایشان، دوازده نماینده - نه تن از خزرج و سه تن از اوس - برگزیدند... [وی ابا امامه أسعد بن زراره را مهتر نمایندگان ساخت].

عباس بن عبادة بن نضله انصاری از بنی سالم بن عوف گفت: «ای خزرجیان آیا می دانید که بر سر

چه کاری با این مرد پیمان می‌بندید؟» گفتند: «آری» گفت: «بی‌گمان با وی پیمان می‌بندید تا با عرب و جز عرب^{۱۰}، کارزار کنید؛ اگر می‌بندارید که در صورت نابودگشتن اموال و کشته‌شدن بزرگان، وی را به دشمن خواهید سپرد، از هم‌اکنون دست بدارید. زیرا اگر به چنان کاری دست یازید، خواری این جهان و آن جهان، دامنگیر شما خواهد شد. و چنانچه براین باورید که با وجود از میان رفتن دارایی و کشته‌شدن سران خود، بر پیمان خویش استوار خواهید ماند، بدین کار دست یازید، که سوگند به خدا مایه نیکی این سرای و آن سرای است.» گفتند: «باوجود نابودی دارایی و کشته‌شدن بزرگانمان، بدین کار دست می‌بازیم. ای پیامبر خدا! اگر بر پیمان خویش استوار مانیم، در برابر آن چه به دست خواهیم آورد؟» گفت: «بهشت».

در روایت یعقوبی آمده است:

«که وی و خانواده‌اش را در برابر هر آنچه خود و خانواده و فرزندان‌شان را از آن حفظ می‌کنند، حفظ کنند. باید همراه وی با تازیان و جز تازیان، پیکار کنند و او را در برابر خویش و بیگانه، یاری دهند. پیامبر خدا، به شرط استواری بر این پیمان، نوید بهشت به آنان داد.»

گفتند: «دست را پیش بیاور.» پیامبر دستش را دراز کرد و ایشان با وی بیعت کردند. بامداد فردا، سران قریش نزد ما آمدند و گفتند: «ای مردم خزرج! شنیده‌ایم که شما نزد محمد یکی از کسان قبیله ما آمده‌اید تا وی را از میان ما بیرون برید و با وی برای پیکار با ما هم‌پیمان گردید. به خدا سوگند که برای ما پیکار با هیچ‌یک از قبیله‌های عرب ناخوشایندتر از پیکار با شما نیست.» گفت: تنی چند از مشرکان قبیله ما به‌پا خاستند و به خدا سوگند خوردند که: چنین چیزی رخ نداده است و ما از آن آگاه نیستیم. گفت: آنان راست می‌گفتند که نمی‌دانستند. گفت: و ما به یکدیگر می‌نگریستیم....

گفت: مردم از منی رهسپار شدند. قریشیان درباره این رویداد به پرس‌وجو پرداختند و دریافتند که چنین کاری انجام گرفته است. آنان به تعقیب هم‌پیمانان پیامبر پرداختند و در اواخر به سعد بن عباده و منبر بن عمرو از افراد قبیله بنی‌ساعده که هر دو از نمایندگان بودند، رسیدند. منبر را نتوانستند دستگیر کنند ولی سعد را گرفتند و دستهایش را با بند شترش به گردنش بستند. سپس در حالی که وی را می‌زدند و از موی انبوه و بلند سرش بر زمین می‌کشیدندش، به مکه آوردند.

در روایت دیگر آمده است: در بیعت جنگ که خداوند به پیامبر خویش اجازه پیکار داد، به جز شرطهای عقبه نخست (= عقبه دوم) شرطهای دیگری نیز در کار بود. عقبه نخست براساس بیعت زنان بود (بنگرید: قرآن ۱۲/۶۰). بدین معنی که خداوند، به پیامبر خود اجازه پیکار نداده بود. زمانی که خداوند اجازه پیکار داد و پیامبر در واپسین عقبه بر بنیاد نبرد با عرب و عجم^{۱۱} با آنان بیعت کرد، شرطهایی را برای خویشتن و پروردگارش پیش نهاد و در برابر وفای به آن شرطها به آنان وعده بهشت داد... از عباده بن صامت — که یکی از نقیبان بود — روایت شده است که گفت: ما با پیامبر

خدا(ص) برای کارزار، بیعت کردیم.
در آنجا پیمان‌نامه‌ای نوشته نشد^{۱۲}.

۱. آیام التشریق: سه روز پس از روز قربان است. از آن رو این سه روز را به این نام نامیده‌اند که در این روزها گوشت‌های قربانی را می‌بریدند و در آفتاب می‌گسترده‌اند، چون تشریق به معنی تقطیع و بریدن است و به معنی نماز عید نیز آمده است (لسان، ۱۷۶/۱۰)۔ م۔
۲. القَطَاة: جمع آن قَطَا است. پرنده‌ای است به اندازه کبوتر که در راهیابی بدان مثل زنند و گویند: أَهْدَى مِنْ قَطَاةٍ: راه یابنده‌تر از قَطَا (الحيوان، جاحظ، ۵۷۳/۵. نیز بنگرید: لسان ۱۸۹/۱۵-۱۹۰)۔ م۔
۳. بنگرید: پانوشت ۱، بیعت در عقبه دوم۔ م۔
۴. مالك پسر تيهان پسر عتيك خَزْرَجِيّ از صحابه پیامبر بود. در جنگ بدر شرکت جست. در سال ۲۱ هـ درگذشت (طبقات ابن الخياط، ۷۸: التَّسْبِيبُ الكَبِيرُ، ۲۶۳؛ ابن سعد، ۴۴۷/۳۔ به نقل از حاشیه غریب‌الحديث، ابن قتیبه ۳۰۳/۱)۔ م۔
۵. بنگرید: ابن هشام، ۸۵/۲۔ م۔
۶. ابن قتیبه می‌گوید: آن مردان از قریش بودند (غریب‌الحديث، ۳۰۳/۱)۔ م۔
۷. نیز بنگرید: (ابن قتیبه، همان؛ الفائق فی غریب‌الحديث، زمخشری، ۲۵۲/۱)۔ م۔
۸. نیز بنگرید: الفائق، همان. ابن اثیر می‌گوید: این سخن میان تازیان معروف است که هنگام بستن پیمان می‌گفتند: ذمی دَمُّكَ وَهَذَا هَذَا، یعنی خونخواهی شما همچون خونخواهی من است و... این قتیبه افزوده است: «... وَتَرْتَنِي وَارْتُكَ، وَتَطْلُبُ بِي وَاطْلُبْ بِكَ. فَإِذَا مَاتَ أَحَدُهُمَا وَرَثَةُ الْآخَرِ السُّدُسُ»: تو از من ارث می‌بری و من از تو، تو را به جای من بازخواهند خواست و مرا به جای تو. بر این پایه هنگامی که یکی از آن دوتن می‌مرد، آن دیگری يك ششم دارایی وی را به ارث می‌برد (غریب‌الحديث، ۳۰۳/۱)۔ م۔
۹. (ابن قتیبه، غریب‌الحديث، ۱۹۷/۲). نامهای «نقبای» دوازده‌گانه چنین است: «از قبیله خَزْرَج: زیاد بن عبدالله بَكَّائِي، یا ابوامامه أسَدُ بن زُرَّارَه، سَعْدِ بن رَبِيع بن عُمَر، عبدالله بن زواحه، رافع بن مالك بن عَجْلان، براء بن مَعْرُور بن صَخْر، عبدالله بن عمرو بن حَرَام، عبادَة بن صامِت بن قَيس، سَعْدِ بن عُبَادَة بن دُلَيم و مُنْزِر بن عمرو بن خُنَيس. از قبیله أَوْس: أسَید بن خُصَیر بن سِمَاك، سَعْدِ بن خَیْمَة بن حارث و رَفَاعَة بن عَبْدِ الْمُنْزِر بن زَبِير (ابن هشام، ۸۶/۲-۸۷)۔ م۔
۱۰. در حدیث نبوی: بُوِثَتْ إِلَى الْأَخْمَرِ وَالْأَسْوَدِ، الْأَحْمَرُ يَعْنِي مَرْدَمَ غَیْرِ عَرَبٍ، وَالْأَسْوَدُ يَعْنِي تَازِیَانَ. در متن نیز همین معنا مورد نظر است. بنگرید: (الْبَيَانُ وَالتَّبْيِينُ، جاحظ، ۲۵۹/۳؛ لسان‌العرب «حمر»)۔ م۔
۱۱. درباره توضیح «أخمر و أسود»، بنگرید: کمی پیشتر، به پانوشت همین پیمان‌نامه، ش ۱۰۔ م۔
۱۲. سطر (۲۳-۲۴) انساب الأشراف بلاذری + []

(۵/۴۱ ۱-۲)

نامه انصار به پیامبر خدا(ص) و درخواست معلم از وی

این سند ۱/۸ ص ۱۴۸ و ۱/۳ ص ۸۳

هنگامی که دوازده نماینده عقبه نخست [یعنی عقبه دوم] بازگشتند و اسلام به خانه‌های انصار راه یافت، آنان مردی را با نامه زیر، نزد پیامبر خدا(ص) فرستادند:

«کسی را نزد ما فرست تا ما را با دین اسلام آشنا گرداند و به ما قرآن بیاموزد». پیامبر خدا مُصعب بن عمیر را به سوی آنان گسیل داشت. وی به پیامبر نامه نوشت و از او دستوری خواست تا با آنان نماز آدینه بگذارد.

متن نامه مصعب روایت نشده است.

(*) (و)

فرمان پیامبر (ص) به مُصعب در مدینه، برای گزاردن نماز آدینه

السَّهْلِيُّ ج ۱/۲۷۰ (به روایت از دارقطنی)؛ ابن سعد ۱/۳ ص ۸۳؛ لسان «زلف»؛ وفاء الوفا، سمهودی (چاپ جدید) ص ۲۲۴، به نقل از دارقطنی (ولی نام کتاب او را روشن نساخته است، از این رو، آن سند در سنن دارقطنی در کتاب الجمعة، به چشم نمی‌خورد)؛ مصنف عبدالرزاق ش ۵۱۴۶، ۵۱۴۹.

پیامبر خدا، پیش از هجرت به مدینه، رخصت برپایی نماز آدینه داد، ولی خود نتوانست در مکه نماز آدینه بگزارد و چگونگی گزاردن آن را به مسلمانان بیاموزد. از این رو به مُصعب بن عمیر دستور داد: «پس از سپاس و ستایش خدا؛ به روزی بنگر که یهود برای شنبه خود به آوای بلند، تورات^۱ می‌خوانند، شما نیز در روز جمعه هنگام نیمروز، زنان و فرزندان خود را گردهم آورید و با گزاردن دو رکعت نماز^۲، به خداوند نزدیک شوید»^۳.

۱. الزُّبُور بهضم زاء: تورات، انجیل و قرآن (لسان، ۳۱۵/۴). م.
۲. گویند: نخستین کسی که این روز را جمعه نامید، کعب پسر لُوی بود. انصار گفتند: یهود در هفته روزی دارند که در آن روز، گردهم آیند؛ ما نیز باید روزی را در نظر بگیریم که در آن گردهم آییم، یاد خدا کنیم و نماز گزاریم. گفتند: روز شنبه از آن یهود و روز یکشنبه از آن ترسایان است، پس روز غُروبه را برای این کار برمی‌گزینیم. سپس نزد سعد پسر زراره رفتند و او برای مردم، دو رکعت نماز خواند. آن روز را بعدلیل اجتماع و گردهمایی مسلمانان در آن، جُمعه نامیدند (جوامع الجامع ص ۴۹۳؛ نیز بنگرید: سیره ابن هشام، ۷۷/۲). مُصعب پسر عمیر نخستین کس در اسلام بود که نماز آدینه به جای آورد (ابن سعد، ۸۳/۳-۸۴؛ کنزالمرفان، فاضل مقداد، ۱۶۶/۱-۱۶۷). م.
۳. (سطر ۱-۳) پس: بنگر روزی که یهود برای روز شنبه خود بیرون می‌آیند، در نیمروز با گزاردن دو رکعت نماز، به‌خداي خود نزدیک شو و برای مسلمانان، خطبه بخوان (آنان که دوازده تن بودند، در خانه سعد پسر خشمه نماز گزاردند). در لسان چنین است: آن روز که یهود برای روز شنبه خود آماده می‌گردند. (در سنن دارقطنی، در باب نوشتن فرمان به برگزاری نماز جمعه، آمده است: ابو امامه سعد بن زراره... نخستین کس بود که در مدینه در زمین همواری از آن بنی بیاضه به نام تقیح الخضعات، نماز جمعه گزارد... چند تن بودید؟ گفت: چهل مرد).

(* / ز)

امان نامه برای سراقه^۱ پسر مالك مُذَلِجِي

ابن هشام ص ۳۳۲: الكامل، ابن اثیر، ۲/۵۶۴-۶۵: إمتاع الأسماع، مقریزی ج ۱/۴۲، ۴۲۱: الأعظمی، کتاب النبی ش ۲۶، ۳.

مقابله کنید: أنساب، بلاذری ۱/۲۶۳: المستترک، حاکم ۳/۷: بحن ۴/۱۷۶: بك ۵/۳۴۸، وی درباره اختلاف در نام این نوشته، افزوده است: «احتمال می‌رود که برخی از نامه را ابوبکر نوشته و سپس به غلام خویش عامر، دستور داده است که بقیه نامه را بنویسد، و خدای داناتر است.»؛ بث، زیر نام سراقه ۲/۲۶۵، افزوده است: او برای من، نامه‌ای بر روی استخوان یا پاره یا تکه‌ای کاغذ نوشت و سپس آنرا به سوی من افکند و آنرا گرفتم و در تیردان خویش نهادم.

هنگامی که پیامبر خدا (ص) از غار کوه ثور^۲ بیرون آمد و آهنگ مدینه کرد... چون گذارشان به زمین قبیله مُذَلِج^۳ افتاد، سراقه بن مالك آنان را دید، براسب خویش سوار گشت تا پیامبر و یارانش را دستگیر کند... پاهای اسبش در زمین فرورفت... پس گفت: «ای محمد می‌دانم که این گرفتاری زاینده نفرین تو بر من است. اکنون برای من لب به دعا بگشای؛ سوگند به خدا که جویندگان تو را از پی جویی تو بازخواهم داشت». پیامبر برای وی دعا کرد، سراقه از گرفتاری رهایی یافت و به رسول خدا نزدیک شد و گفت: «ای پیامبر خدا! از تیردان من تیری بگیر، چون شتران من در فلان جایند و هرچند شتر که دوست داشتی ببر». پیامبر گفت: «مرا به شتران تو نیازی نیست». چون پیامبر آهنگ رفتن نمود، به سراقه گفت: «چگونه خواهی بود آنگاه که دستبندهای زرین خسرو را بر دستهای خویش ببینی؟» سراقه پرسید: «خسرو پسر هرمز؟!» پیامبر گفت: «آری». سراقه از پیامبر درخواست کرد که امان نامه‌ای برای وی بنویسد. ابوبکر صدیق و به سخن دیگر، عامر بن قُهیره، نامه‌ای بر روی پوستی نوشت و به وی داد.

متن امان نامه نقل نشده است.^۴

۱. ابوسفیان سراقه پسر مالك مُذَلِجِي کنانی از صحابه است. وی پس از جنگ طائف مسلمان گشت و به سال ۲۴ هـ درگذشت (جمهرة أنساب العرب ص ۱۸۷: الأعلام، زرکلی، ۳/۱۳۶). م.
۲. نام کوهی است در پایین مکه و غاری که پیامبر (ص) در آن پنهان گشت نیز در آن کوه است (السيرة النبوية، ۲/۱۳۰: یاقوت، ۱/۹۳۸). م.
۳. نسب این قبیله چنین است: بنی مُذَلِج بن مُرّة بن تمیم بن عبد مناف ابن کنانه (ابن هشام، ۲/۱۳۳: پانوشته ۱ به نقل از المقتضب، المعارف، الاستیعاب والروض). م.
۴. از او خواستم که نوشته صلح آمیزی برای من بنویسد تا با آن در امان باشم. پس به عامر پسر قُهیره دستور داد و او بر پوست پاره‌ای برای من چیزی نوشت و سپس رفت. (مسند ابن حنبل ۴/۱۷۶).

بخش دوم

روزگار پیامبر (ص) پس از هجرت

www.KetabFarsi.com

[متن پیمان صلح مدینه^۱ (پ ۱)]

۱

کتابه صلی الله علیه وسلم بین المهاجرین والأنصار و اليهود وهو دستور الثولة البدیة بالمدينة

مراجع النص الكامل: به ص ۳۴۱-۳۴۴. باورقة ۱۰۱/الف - ب - بع ۵۱۷ - ابن زنجويه، كتاب الاموال. (خطبة بورنور، تركيا)، عن الزهري، ورقة ۷۰ ب - ۷۱ ب - عمر الموصلي، وسيلة المتعبدين، ج ۸، ورقة ۳۲ ب - بسن، عن ابن إسحاق وابن أبي خيثمة ۱۹۸/۱ - بك ۲۲۴/۳-۲۲۶ - عمخ ع ۷۹. راجع للتراجع:

(أردو): محمد حميدالله، دنيا كاسب سي بهلا تحريرى دستور (مجلة طيلسانيين حيدرآباد دكن، جولائى ۱۹۳۹؛ أيضاً عهد نبوى مين نظام حكمرانى، طبعة ثالثة ۱۹۸۱، كراچى ص ۷۵-۱۰۵ خاصة ۹۸-۱۰۵.

(تركية القديمة): حسين جاهد (بالجين)، اسلام تاريخى (ترجمة «أنالى ديل اسلام بالطليانية لكياتانى) استانبول ۱۹۲۴، ج ۳، ص ۱۴۶ و ما بعدها.

(Français): M. Hamidullah, *Corpus des documents sur la diplomate musulmane*, No 1; *Le Prophète de l'Islam*, 1, 123 et suiv., en particulier 133-137

(English): M. Hamidullah, *The First Written-Constitution in the World*. in: *Islamic Review*, Woking, August to November 1941, p. 296-303, 334-340, 377-384, 442-449; 3e éd. Lahore 1975— Reuben Levy, *Sociology of Islam*. I, 279-282; the same. *The Social Structure of Islam*, 1957 p. 273-275 — Majid Khaddûri, *The Law of War and Peace in Islam*. p. 84-87; the same, *War and Peace in the Law of Islam*, 1955, p. 206-209.

(Deutsch): Wellhusen, *Gemeindeordnung von Medina*, in: *Skizzen und Vorarbeiten*, IV. 76-83 — Buhl, *Das Leben Muhammeds*, p. 210-212.

(Holländisch): Wensinck, *Mohammed en de Joden te Medina*, 1908, p. 78ff.

(Italiana): L. Gaetani, *Annali dell'Islam*, I. anno 1. pp 43ff.

(Turkçe): Sâlih Tug. (Hamidullah, *Islâmin hukuk ilmîne yardimlari. Çev. Salih Tug*) 1962, p. 13-30.

قابل للاقتباسات: عبدالرزاق بن حمام (المتوفى ٢١١ هـ) كتاب المصنف ع ١٧١٨٣، ١٧١٨٤ - أبو عبيد القاسم بن سلام (ف ٢٢٣) غريب الحديث (خطبة) كلمة مفرح وقصاص - ابن سعد (ف ٢٣٠) الطبقات، ٢/١، ص ١٧٢ سطر ١٠-١٣: ١/٢، ص ١٩، ٢٣ - ابن حنبل (ف ٢٤١) المسند ٧٩/٩، ١١٩، ١٢٣، ٢٧١، ١٧٨/٢، ١٨٠، ١٩٤، ٢٠٤، ٢١١، ٢١٥، ٢٢١/٣، ٢٤٢، ٢٤٩، ٣٢١، ١٤١/٤ - ابن زنجويه (ف ٢٥١) كتاب الأموال (خطبة بورنور، تركيا)، ورقة ٤٤ ب، ٤٥ ب، ٦٥ ألف، ب - الدارمي (ف ٢٥٥) السنن، ٥/١٥ - البخاري (ف ٢٥٦) الصحيح، ٣٩/٣ رقم ١، ٤/١/٢٩، ١٠/٥٨، ١٧/٥٨ رقم ٢، ٦/٩٦ رقم ٢ وفي كلها اقتباسات هذا الكتاب: ١٦/٩٦ رقم ١٨ وفيها ذكر تلويحه في بيت أنس - مسلم (ف ٢٦١)، الصحيح، ١٧/٢٠ رقم ١٣٧٠، ١٥٠٧، ٥٠/٤٤ رقم ٢٠٤، ٢٠٥ - ابن ماجه (ف ٢٧٣) السنن ٢١/٢١ - أبو داود (ف ٢٧٥) السنن، ٩٩/١١، ٢٢/١٩، ٢٣، ١١/٣٨ - البلاذري (ف ٢٧٧) أنساب الأشراف ٢٨٦/١، ٣٠٨ - الترمذي (ف ٢٧٩) السنن، ١٦/١٤ - النسائي (ف ٢٠٣) السنن ٤١/٤٥ - الطبري (ف ٣١٠) تاريخ، سلسلة أولى ص ١٣٦٧ سطر ١٣-١٤، ص ١٣٥٩ سطر ١٠-١٢ - مطهر بن طاهر (تأليف ٣٥٥) البه والتاريخ ١٧٩/٤ - الخطيب البغدادي (ف ٦٤٣) تقييد العلم ص ٧٢ - ابن منظور (ف ٧١١)، لسان العرب، مادة برر، دسع، عقب، عقل، فرع، وتغ - المقرئ (ف ٨٤٥) إمتاع الأسماع ٤٩/١، ١٠٤، ١٠٧ وقال: كانت معلقة بسيفه صلى الله عليه وسلم. ثم في القسم الغير المطبوع منه خطبة كوبرولو، ص ١٠٣٦-١٠٣٥ - الزرقاني (ف ١١٢٠) شرح المواهب اللدنية للقسطلاني، المتوفى ٩٢٣، ١٦٨/٤-١٦٩. النهاية لابن الأثير، مادة أمم، برر، دسع، ربع، عبط، عقب، عقل، فرح - المصنف لعبدالرزاق، رقم ١٧١٨٣، ١٧١٨٤، ١٧١٩١، (وأرجع المحشى إلى السنن الكبرى للبيهقي ٢٥/٨) - خلق أفعال العباد للبخاري، طبع دهلي، ص ٢٩ - المطالب العالمة لابن حجر، رقم ١٤٨٦، ١٤٩٣، ١٨٥٦ (عن أبي يعلى) - مجمع الزوائد للهيتمي ٢٠٦/٤. انظر للبحوث سوى ما ورد في ذكر تراجم هذه الوثيقة:

(بالعربية): محمد حميد الله، أقدم دستور مسجل في العالم (في مباحث مؤتمر دائرة المعارف بحيدرآباد الدكن ١٩٣٨ م) ص ٩٧-١٢٤ - يوسف العث، سقوط الدولة العربية (ترجمة من الألمانية لويلهاوزن) - صالح احمد العلي، تنظيمات الرسول الادارية في المدينة، في مجلة المجمع العلمي العراقي، بغداد، ج ١٧، سنة ١٩٦٩ - أكرم العمري، أول دستور أعلنه الاسلام، في مجلة كلية الإمام الأعظم، بغداد، عدد أول، ١٩٧٢/١٣٩٢، ص ٣٥-٦٦ - أيضاً بحوث في تاريخ السنة المشرفة، بغداد ١٩٦٨ - محمد عزة دروزه، سيرة الرسول، مصر ١٩٦٥، ط ثانية، في محله.

(اردو) مقالة طويلة في مجلة برهان، دهلي من أكتوبر ١٩٣٩ إلى سبتمبر ١٩٤٠

(English): M. Hamidullah, *Administration of Justice in Early Islam*, in *Islamic Culture*, Hyderabad-Deccan 1937, XI, 164-5 — Joseph Hell, *The Arab Civilization*, trans by Khuda Bakhush Khan, 2nd ed., II25 f.— Sarjeant *The Consitution of Medina*, in: *Islamic Quarterly*, London, VIII/1-2, p. 3-16 — in an article in the monthly voice of Islam,

Karachi, 1952, I, 105.

(Deutsch): Alois Sprenger, *Das Leben und die Lehre des Muhammed*, 2nd ed. 1869, III,

20-30 —Hubert Grimme. *Muhammed*. 1.75-81-A Muller. *Der Islam in Morgen-und Abendland*. I.98—Joseph Hell siehe auf English — Ludolf Krehl. *Leben Muhammeds*. P. 142-8 — Bebel, *Muhammedanische arabische Kultureperiod*. Kap. 1.2 — Ranke, *Weltgeschichte*. V. 75ff — Wellhausen, *Das arabische Reich und sein Sturz*, p. 4-10

(Français): M. Hamidullah, *Documents sur la diplomatie musulmane* Paris 1935, I, 20-26 — Le même, *Le Prophète de l'Islam. sa vie et son oeuvre*, 4e éd. Paris 1979, pp 341-358.

ولأبأس بان نذكر أن حديث البخاري و أبي داود وغيرهما عن علي بن أبي طالب يجمع بين عدو وثائق، رقم ١، ١/الف، ١٠٦، ١١٠ و غيرها فيما يظهر.
ولنذكر أيضاً أن ابن خنبل يروي اقتباساته عن عبدالله بن عمرو بن العاص، وابن عباس وعائشة رضي الله عنهم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- (١) هذا كتاب من محمد النبي [رسول الله] بين المؤمنين والمسلمين من قريش و [أهل] يثرب ومن تبعهم فلحق بهم وجاهد معهم.
- (٢) أنهم أمة واحدة من دون الناس.
- (٣) المهاجرون من قريش على ربعتهم يتعاقلون بينهم وهم يفتنون عانيتهم بالمعروف والقسط بين المؤمنين.
- (٤) وبنو عوف على ربعتهم يتعاقلون معاقلمهم الأولى، وكل طائفة تفتدي عانيتهم بالمعروف والقسط بين المؤمنين.
- (٥) وبنو الحارث [بن الخزرج] على ربعتهم يتعاقلون معاقلمهم الأولى، وكل طائفة تفتدي عانيتهم بالمعروف والقسط بين المؤمنين.
- (٦) وبنو ساعدة على ربعتهم يتعاقلون معاقلمهم الأولى، وكل طائفة تفتدي عانيتهم بالمعروف والقسط بين المؤمنين.
- (٧) وبنو جشم على ربعتهم يتعاقلون معاقلمهم الأولى، وكل طائفة تفتدي عانيتهم بالمعروف والقسط بين المؤمنين.
- (٨) وبنو النجار على ربعتهم يتعاقلون معاقلمهم الأولى، وكل طائفة تفتدي عانيتهم بالمعروف والقسط بين المؤمنين.

(٩) وَبَنُو عَمْرٍو بْنِ عَوْفٍ عَلَى رَبْعَتِهِمْ يَتَعَاقَلُونَ مَعَاقِلَهُمُ الْأُولَى، وَكُلُّ طَائِفَةٍ تَفْدَى عَائِيهَا بِالْمَعْرُوفِ وَالْقِسْطِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ.

(١٠) وَبَنُو النَّبِيتِ عَلَى رَبْعَتِهِمْ يَتَعَاقَلُونَ مَعَاقِلَهُمْ، وَكُلُّ طَائِفَةٍ تَفْدَى عَائِيهَا بِالْمَعْرُوفِ وَالْقِسْطِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ.

(١١) وَبَنُو الْأَوْسِ عَلَى رَبْعَتِهِمْ يَتَعَاقَلُونَ مَعَاقِلَهُمُ الْأُولَى؛ وَكُلُّ طَائِفَةٍ تَفْدَى عَائِيهَا بِالْمَعْرُوفِ وَالْقِسْطِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ.

(١٢) وَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَتْرُكُونَ مَفْرَحاً بَيْنَهُمْ أَنْ يُعْطَوْهُ بِالْمَعْرُوفِ فِي فِدَاءٍ أَوْ عَقْلٍ.

(١٢ ب) وَأَنْ لَا يُحَالِفَ مُؤْمِنٌ مُؤْمِناً مَوْلَى مُؤْمِنٍ دُونَهُ.

(١٣) وَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْمُتَّقِينَ [أَيْدِيهِمْ] عَلَى [كُلِّ] مَنْ بَغَى مِنْهُمْ، أَوْ ابْتَغَى دَسِيعَةً ظَلَمَ، أَوْ إِثْمًا،

أَوْ عُثْوَانًا، أَوْ فِسَاداً بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَنْ أَيْدِيَهُمْ عَلَيْهِ جَمِيعاً، وَلَوْ كَانَ وَوَلَدَ أَحَدِهِمْ.

(١٤) وَلَا يَقْتُلُ مُؤْمِنٌ مُؤْمِناً فِي كَافِرٍ، وَلَا يَنْصُرُ كَافِراً عَلَى مُؤْمِنٍ.

(١٥) وَأَنَّ ذِمَّةَ اللَّهِ وَاحِدَةٌ يُجْبِرُ عَلَيْهِمْ أَذْنَاهُمْ، وَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ بَعْضُهُمْ مَوَالِي بَعْضٍ دُونَ النَّاسِ.

(١٦) وَأَنَّهُ مَنْ تَبِعْنَا مِنْ يَهُودٍ فَإِنَّ لَهُ النَّصْرَ وَالْأَسْوَةَ غَيْرَ مَظْلُومِينَ وَلَا مُتَنَاصِرٍ عَلَيْهِمْ.

(١٧) وَأَنَّ سِلْمَ الْمُؤْمِنِينَ وَاحِدَةٌ، لَا يُسَالِمُ مُؤْمِنٌ دُونَ مُؤْمِنٍ فِي قِتَالٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، إِلَّا عَلَى

سَوَاءٍ وَعَدْلٍ بَيْنَهُمْ.

(١٨) وَأَنَّ كُلَّ غَازِيَةٍ غَزَتْ مَعَنَا يَعْقِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً.

(١٩) أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يُبِيءُ بَعْضُهُمْ عَنِ بَعْضٍ بِمَا نَالَ دِمَاءَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

(٢٠) وَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْمُتَّقِينَ عَلَى أَحْسَنِ هُدًى وَأَقْوَمِهِ.

(٢٠ ب) وَأَنَّهُ لَا يُجْبِرُ مُشْرِكٌ مَالاً لِقَرِيشٍ وَلَا نَفْساً، وَلَا يَحُولُ دُونَهُ عَلَى مُؤْمِنٍ.

(٢١) وَأَنَّهُ مَنْ اغْتَبَطَ مُؤْمِناً قِتَالاً عَنْ بَيْنَةٍ فَإِنَّهُ قَوْدٌ بِهِ، إِلَّا أَنْ يَرْضَى وَلِيُّ الْمَقْتُولِ [بِالْعَقْلِ] وَأَنَّ

الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ كَافَّةٌ وَلَا يَحِلُّ لَهُمْ إِلَّا قِيَامُ عَلَيْهِ.

(٢٢) وَأَنَّهُ لَا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ أَقْرَبُ مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ، وَأَمَّنْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَنْصُرَ مُخَدِثاً أَوْ

يُؤْوِيَهُ، وَأَنْ مَنْ نَصَرَهُ، أَوْ آوَاهُ، فَإِنَّ عَلَيْهِ لَعْنَةَ اللَّهِ وَغَضَبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ.

(٢٣) وَأَنَّكُمْ مَهْمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ، فَإِنَّ مَرَدَّهُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى مُحَمَّدٍ.



(٢٤) وَأَنَّ الْيَهُودَ يُنْفِقُونَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ مَا دَامُوا مُحَارِبِينَ.

(٢٥) وَأَنَّ يَهُودَ بَنِي عَوْفٍ أُمَّةٌ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ؛ لِلْيَهُودِ دِينُهُمْ وَلِلْمُسْلِمِينَ دِينُهُمْ، مَوَالِيهِمْ وَأَنْفُسُهُمْ

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَأَثِمَ، فَإِنَّهُ لَا يُوتَغُ إِلَّا نَفْسَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ.

(٢٦) وَأَنَّ لِيَهُودِ بَنِي النَّجَّارِ مِثْلَ مَا لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ.

(٢٧) وَأَنَّ لِيَهُودِ بَنِي الْحَارِثِ مِثْلَ مَا لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ.

- (٢٨) وَأَنَّ لِيَهُودِ بَنِي سَاعِدَةَ مِثْلَ مَا لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ.
 (٢٩) وَأَنَّ لِيَهُودِ بَنِي جُشَمَ مِثْلَ مَا لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ.
 (٣٠) وَأَنَّ لِيَهُودِ بَنِي الْأَوْسِ مِثْلَ مَا لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ.
 (٣١) وَأَنَّ لِيَهُودِ بَنِي ثَعْلَبَةَ مِثْلَ مَا لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ، إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَأَثِمَ، فَإِنَّهُ لَا يُوتَغُ إِلَّا نَفْسَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ.

- (٣٢) وَأَنَّ جَفَنَةَ بَطْنُ مِنْ ثَعْلَبَةَ كَانْتَفِسِهِمْ.
 (٣٣) وَأَنَّ لِيَنِي الشُّطَيْبَةَ مِثْلَ مَا لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ، وَأَنَّ الْبِرَّ ثُونَ الْإِثْمِ.
 (٣٤) وَأَنَّ مَوَالِيَ ثَعْلَبَةَ كَانْتَفِسِهِمْ.
 (٣٥) وَأَنَّ بَطَانَةَ يَهُودَ كَانْتَفِسِهِمْ.
 (٣٦) وَأَنَّهُ لَا يَخْرُجُ مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا بِإِذْنِ مُحَمَّدٍ.
 (٣٦ ب) وَأَنَّهُ لَا يَنْخَجِرُ عَلَى ثَارِ جُرْحٍ، وَأَنَّهُ مَنْ فَتَكَ فَيَنْفُسِهِ وَأَهْلَ بَيْتِهِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَى أَبْرَ هَذَا.

- (٣٧) وَأَنَّ عَلَى الْيَهُودِ نَفَقَتَهُمْ، وَعَلَى الْمُسْلِمِينَ نَفَقَتَهُمْ، وَأَنَّ بَيْنَهُمُ النَّصْرَ عَلَى مَنْ خَارَبَ أَهْلَ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ، وَأَنَّ بَيْنَهُمُ النَّصْحَ وَالنَّصِيحَةَ، وَالْبِرَّ ثُونَ الْإِثْمِ.
 (٣٧ ب) وَأَنَّهُ لَا يَأْتِمُ امْرَأَةٌ بِخَلِيفِهِ، وَأَنَّ النَّصْرَ لِلْمَظْلُومِ.
 (٣٨) وَأَنَّ الْيَهُودَ يُنْفِقُونَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ مَا دَامُوا مُحَارِبِينَ.
 (٣٩) وَأَنَّ يَثْرِبَ حَرَامٌ جَوْفُهَا لِأَهْلِ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ.
 (٤٠) وَأَنَّ الْجَارَ كَالنَّفْسِ غَيْرَ مُضَارٍّ وَلَا آئِمٍ.
 (٤١) وَأَنَّهُ لَا تُجَارُ حُرْمَةٌ إِلَّا بِإِذْنِ أَهْلِهَا.

- (٤٢) وَأَنَّهُ مَا كَانَ بَيْنَ أَهْلِ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ مِنْ حَدَثٍ، أَوْ اشْتِجَارٍ يُخَافُ فُسَادَهُ، فَإِنَّ مَرَدَّهُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)، وَأَنَّ اللَّهَ عَلَى أَتْقَى مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ وَأَبْرَهُ.
 (٤٣) وَأَنَّهُ لَا تُجَارُ قُرَيْشٌ وَلَا مَنْ نَصَرَهَا.
 (٤٤) وَأَنَّ بَيْنَهُمُ النَّصْرَ عَلَى مَنْ ذَهَمَ يَثْرِبَ.

- (٤٥) وَإِذَا دُعُوا إِلَى صَلَاحٍ يُصَالِحُونَهُ وَيَلْبَسُونَهُ فَإِنَّهُمْ يُصَالِحُونَهُ وَيَلْبَسُونَهُ، وَأَنَّهُمْ إِذَا دُعُوا إِلَى مِثْلِ ذَلِكَ، فَإِنَّهُمْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا مَنْ خَارَبَ فِي الدِّينِ.
 (٤٥ ب) عَلَى كُلِّ أَنْاسٍ حِصَّتُهُمْ مِنْ جَانِبِهِمُ الَّذِي قَبْلَهُمْ.
 (٤٦) وَأَنَّ يَهُودَ الْأَوْسِ مَوَالِيَهُمْ وَأَنْفُسَهُمْ عَلَى مِثْلِ مَا لِأَهْلِ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ مَعَ الْبِرِّ الْمَخْضِ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ، وَأَنَّ الْبِرَّ ثُونَ الْإِثْمِ لَا يَكْسِبُ كَاسِبٌ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ، وَأَنَّ اللَّهَ عَلَى أَصْدَقِ مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ وَأَبْرَهُ.

- (٤٧) وَأَنَّهُ لَا يَحُولُ هَذَا الْكِتَابُ ثُونَ ظَالِمٍ أَوْ آئِمٍ، وَأَنَّهُ مَنْ خَرَجَ آمِنٌ وَمَنْ قَعَدَ آمِنٌ بِالْمَدِينَةِ، إِلَّا

مَنْ ظَلَمَ وَأُثِمَ، وَأَنَّ اللَّهَ جَارٌ لِمَنْ بَرَّ وَأَتَّقَى، وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ).

۱. یادآوری: نقله‌گذاری متن عربی پیمان‌نامه‌ها و سندها، از مترجم است.

۱

[پیمان صلح مدینه]^۱

نوشته پیامبر خدا(ص) میان مهاجران و انصار و یهود^۲: که آن قانون اساسی دولت‌شهر مدینه بود

ماخذ کامل متن: ابن هشام ص ۳۴۱-۳۴۴؛ ابن اسحاق (ترجمه فارسی) ورق ۱۰۱/الف - ب؛ ابو عبید، ش ۵۱۷؛ ابن زنجویه، کتاب الأموال (نسخه خطی بوردور، ترکیه) به نقل از زهری، ورق ۷۰ - ب ۷۱؛ عمر موصلی، وسیله المتعبدين ج ۸ ورق ۳۲ ب؛ بسن، به نقل از ابن اسحاق و ابن ابی خيثمه ۱۹۸/۱؛ ابن کثير، ۲۲۴/۳-۲۲۶؛ عبدالمنعم خان، ش ۷۹. برای ترجمه‌های این متن، بنگرید^۳: ...

مقابله کنید: ابی داود، ۲۱/۱۹؛ احمد حنبل، ۲۷۱/۱، ۲۰۴/۲، ۳۴۲/۳؛ طبری ص ۱۳۶۷ س ۱۳-۱۴، ص ۱۳۵۹ س ۱۰-۱۲؛ لسان (برر، دسح، عقب، عقل، فرح، وتغ)؛ ابن سعد، ۲/۱ ص ۱۷۲ س ۱۰-۱۳؛ زرقانی، ۱۶۸/۴-۹؛ إمتاع الأسماع، المقریزی، ۴۹/۱، ۱۰۴، ۱۰۷ (وی گفته است که: این پیمان‌نامه، به شمشیر پیامبر اویخته بود).

بنگرید: پول ص ۲۱۰-۲۱۲؛ ولهاوزن، ج ۴ (۲)؛ کاپتانی، ۴۳/۱ و پس از آن؛ ونسینگ ص ۷۸ و پس از آن؛ اشپرنگر، ۲۰/۳-۳۰، وی گفته است: در عیون الأخبار آمده است که: این خيثمه (۱۹۴-۲۷۸ هـ) نیز آن را روایت کرده است؛ مولر، ۹۵/۱؛ کریمیه، ۷۵/۱-۸۱؛ Islamic Culture Hyderabad Deccan مجله اسلاميك کالج (حیدرآباد) ج ۱۱ (۱۹۳۷ م) ص ۱۶۴-۵؛ مجید خنوری، ص ۸۴؛ مجله برهان (دهلی، هند) از اکتبر ۱۹۳۹ تا سپتامبر سال ۱۹۴۰؛ ژوزف هل Joseph Hell, The Arab Civilization چاپ دوم، ص ۲۵ و پس از آن؛ بِل. Bebel Mohammedanische arabische Kulturperiode

فصل اول و دوم^۴.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

۱. این، نوشته و پیمان‌نامه‌ای است از محمد پیامبر [فرستاده خدا] تا در میان مؤمنان و مسلمانان قبیله قریش و [مردم] یثرب^۵ و کسانی که پیرو مسلمانان شوند و به آنان پیوندند و با ایشان در راه

خدا پیکار کنند [به اجرا درآید].

۲. آنان در برابر دیگر مردمان، يك امت‌اند.
۳. مهاجران قریش، همانند پیش از اسلام، خونبها می‌پردازند؛^۷ و با رعایت نیکی و دادگری در میان مؤمنان، اسیر خود را رها می‌سازند.
۴. قبیله بنی‌عوف^۸ همانند گذشته خونبها می‌پردازند؛ و هر گروهی بر پایه روش مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خویش را آزاد می‌سازد.
۵. بنی‌حارث [بن خَزَج^۹] همچون گذشته خونبها می‌پردازند و هر گروهی بر پایه روش مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می‌سازد.
۶. بنی‌ساعده^{۱۰} چون گذشته خونبها می‌پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خویش را رها می‌سازد.
۷. بنی‌جُشم^{۱۱} همچون گذشته خونبها می‌پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می‌سازد.
۸. بنی‌نَجَار^{۱۲} به شیوه گذشته، خونبها می‌پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می‌سازد.
۹. بنی‌عمرو بن عوف^{۱۳} همچون گذشته، خونبها می‌پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می‌سازد.
۱۰. بنی‌نَبِیت^{۱۴} به شیوه پیش از اسلام، خونبها می‌پردازند و هر گروهی بر پایه روش مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می‌سازد.
۱۱. بنی‌اُوس^{۱۵} همچون گذشته خونبها می‌پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می‌سازد.
۱۲. پیروان اسلام نباید مسلمانی را در پرداخت خونبها یا فدیة سنگین، تنها گذارند.
- ۱۲ ب. هیچ مؤمنی نباید با وابسته مؤمنی دیگر بر ضد وی هم‌پیمان شود.
۱۳. همه مؤمنان پرهیزگار باید در برابر هر مسلمانی که ستم کند یا از راه ستمگری چیزی از ایشان بخواهد و یا آهنگ دشمنی و تباهی میان مؤمنان را در سر بیوراند، همداستان به ستیز برخیزند، هرچند وی فرزند یکی از ایشان باشد.
۱۴. هیچ مؤمنی نباید مؤمنی دیگر را به قصاص کافر بکشد یا به کافری در برابر مؤمن، یاری دهد.
۱۵. پناه خدا برای همگان یکسان است، و فرودستترین مسلمانان، کافران را پناه تواند داد^{۱۶}.
- مؤمنان در برابر دیگران یاور یکدیگرند.
۱۶. هرکس از یهود، از ما پیروی کند، بی‌هیچ ستم و تبعیض، از یاری و برابری برخوردار

خواهد شد.

۱۷. آشتی همه مؤمنان یکی است و به هنگام پیکار در راه خدا هیچ مؤمنی نباید جدا از مؤمن دیگر و جز بر پایه برابری و دادگری [مرسوم] در میان مؤمنان، با دشمن از در آشتی درآید.^{۱۶}
۱۸. پیکارگرانی^{۱۷} که همراه ما نبرد می‌کنند، باید به نوبت به پیکار پردازند.
۱۹. مؤمنان، فرد مسلمانی را که مسلمانی دیگر را کشته است، در راه خدا می‌کشند.^{۱۸}
۲۰. بی‌شک، مؤمنان از بهترین و استوارترین راستی و راهیابی برخوردارند.
۲۰. ب. هیچ مشرکی نباید مال یا جان افراد قریش را در پناه خود گیرد و از دستیابی مؤمنی به آنها جلو گیرد.
۲۱. هرگاه از روی دلیل ثابت گردد که کسی مؤمنی را بی‌گناه کشته است، باید او را به قصاص کشت، مگر آنکه صاحب خون به ستاندن خونبها راضی شود؛ و همه مؤمنان باید ضد قاتل باشند و باید علیه او به پا خیزند.
۲۲. هر مؤمنی که محتوای این نوشته را پذیرفته است و به خدا و روز بازپسین باور دارد، روا نیست که آدمکشی^{۱۹} را یاری یا پناه دهد، و هرکس که او را یاری یا پناه دهد، بی‌گمان در روز رستخیز گرفتار نفرین و خشم خدا خواهد گشت و توبه و سربهایی^{۲۰} از وی پذیرفته نخواهد شد.
۲۳. هرگاه شما مسلمانان در کاری گرفتار اختلاف شدید، [داوری پیرامون] آن را به خدا و محمد(ص) بازگردانید.^{۲۱}



۲۴. تا آنگاه که مؤمنان با دشمن در پیکارند، یهود نیز باید در پرداخت هزینه جنگ با مؤمنان همراه باشند.
۲۵. یهود بنی‌عوف، خود و بستگانشان امتی همراه با مسلمانان هستند؛^{۲۲} دین یهود از آن ایشان و دین مسلمانان از آن مسلمانان است؛ مگر کسی که با پیمان شکنی ستم کند^{۲۳} و راه گناه در پیش گیرد، که چنین کسی جز خود و خانواده‌اش را تباه نخواهد ساخت.
۲۶. یهود بنی‌نَجَّار دارای حقوقی برابر با حقوق بنی‌عوف هستند.
۲۷. یهود بنی‌حارث نیز دارای حقوقی برابر با حقوق یهود بنی‌عوف هستند.
۲۸. یهود بنی‌ساعده نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی‌عوف هستند.
۲۹. یهود بنی‌جُثَم نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی‌عوف هستند.
۳۰. یهود بنی‌الأوس نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی‌عوف هستند.
۳۱. یهود بنی‌ثَعْلَبه نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی‌عوف هستند؛ مگر کسی که [با پیمان شکنی] ستم کند و گناه ورزد، که چنین کسی جز خود و خانواده خود را تباه نخواهد ساخت.
۳۲. همانا جُفنه^{۲۴} همچون مردم ثَعْلَبه، تیره‌ای از ثَعْلَبه هستند.

۳۳. بی‌گمان بنی‌شُعَیْبَه دارای حقوقی همسان با قبیله بنی‌عوف‌اند. روشن است که راستی و استواری بر پیمان، با پیمان‌شکنی یکسان نیست^{۲۵}.
۳۴. وابستگان قبیله ثَعْلَبَه، همچون خود آن قبیله‌اند.
۳۵. نزدیکان و رازداران^{۲۶} یهودان، چون خود ایشانند.
۳۶. هیچ‌یک از آنان جز به اجازه محمد(ص) نباید بیرون رود.
- ۳۶ ب. نیز هیچ‌کس از کیفر زخمی که بر کسی وارد آورده است، برکنار نمی‌ماند. هرکس به ناگاه کسی را بکشد^{۲۷}، بی‌گمان زیان آن جنایت به خود وی و خاندانش بازخواهد گشت، مگر آنکه مقتول ستم کرده باشد که در این صورت، خداوند آن را (چون قصاصی) می‌پذیرد^{۲۸}.
۳۷. در پیکار با دشمنان، هزینه یهود برعهده خود آنان و هزینه مسلمانان برعهده خود ایشان خواهد بود؛ و بر هر دو گروه است که در برابر کسی که با شرکت‌کنندگان در این پیمان‌نامه به ستیز برخیزد، با همیاری یکدیگر پیکار کنند. نیز باید راستی و نیکخواهی و نیکی، بی‌هیچ پیمان‌شکنی^{۲۹} میان ایشان استوار باشد.
- ۳۷ ب. هیچ مردی نباید نسبت به هم‌پیمان خویش، پیمان‌شکنی کند. پیداست که یاری از آن ستم‌دیده است.
۳۸. تا آنگاه که مؤمنان سرگرم پیکار با دشمن هستند، یهودان نیز باید همراه مسلمانان هزینه جنگ را بپردازند.
۳۹. درون مدینه برای پذیرندگان این پیمان‌نامه حرام است^{۳۰}.
۴۰. پناهنده یا هم‌پیمان، در صورتی که زیان نرساند و پیمان نشکند، همچون خود پناه‌دهنده و پیماندار است^{۳۱}.
۴۱. به هیچ‌یک از افراد خانواده [که دارای سرپرستی است] بی‌اجازه کسان او، نباید پناه داد.
۴۲. هرگاه میان متعهدان به این پیمان‌نامه، قتلی^{۳۲} یا رویدادی ناگوار و یا ناسازگار که خطر تباهی همراه داشته باشد، روی دهد، بی‌گمان برای رهایی از آن، باید به خدا و پیامبر وی محمد(ص) روی آورند؛ [مشیت] خداوند بر نگهداشت و پذیرفتن این نوشته جاری است^{۳۳}.
۴۳. هیچ‌کس نباید به قریش و یاران ایشان پناه دهد.
۴۴. هم‌پیمانان باید علیه کسی که به شهر یثرب بتازد، به یاری هم بشتابند.
۴۵. هرگاه هم‌پیمانان مؤمنان، به صلحی فراخوانده شوند که مؤمنان در آن شرکت جست‌ه‌اند، باید در آن شرکت جویند؛ و هرگاه هم‌پیمانان مؤمنان، ایشان را به صلحی فراخوانند، بر مؤمنان است که بدان تن در دهند، مگر صلح و آشتی با کسی که با دین در پیکار است^{۳۴}.
- ۴۵ ب. هزینه هر گروه، [یا هزینه رزمی هر گروه]، برعهده خود آن گروه است^{۳۵}.
۴۶. یهود اَوس، خود و وابستگان‌شان، با نیکی محض و استواری^{۳۶} بر این پیمان‌نامه، همان

پیمانی را پذیرفته‌اند که دارندگان این پیمان‌نامه، بر آن گردن نهاده‌اند. پایداری بر پیمان، آسانتر از پیمان‌شکنی است.^{۳۷} این پیمان‌شکن است که خود زیان پیمان‌شکنی را خواهد دید. خداوند [گواه] راستینی بر این پیمان‌نامه است و آن را می‌پذیرد.

۴۷. پیداست که این نوشته، ستمگر یا پیمان‌شکنی را از کیفر، باز نخواهد داشت.^{۳۸} نیز روشن است که هرکس از مدینه بیرون رود و هر که در مدینه بماند در امان خواهد بود؛ مگر کسی که ستم کند و پیمان شکند. خدا و پیامبرش محمد(ص) پناهگاه پرهیزگاران و استواران برپیمانند.^{۳۹}

۱. عنوان پیمان، از مترجم است. — م.

۲. زمخشری گفته است: پیامبر(ص) میان قریش و انصار، پیمان‌نامه‌ای نوشت (الفائق، ۲/۲۵۰). — م.

۳. متن عربی این پیمان‌نامه، با همه ماخذ آن، پیش از برگردان پارسی متن، آمده است. از این رو، از تکرار ماخذ ترجمه پیمان‌نامه به زبانهای دیگر، و نیز دیگر ماخذ آن، پرهیز شد. — م.

۴. این بند و بند پیش از آن، از ماخذ همین پیمان‌نامه، از چاپ دوم کتاب آورده شده است. — م.

۵. یثرب به فتح اول و سکون دوم و کسر راه، نام شهر پیامبر خدا(ص) است. هنگامی که پیامبر به یثرب آمد، آن را طیبه و طابه نامید (طیبه به فتح اول و سوم و سکون دوم نیز آمده است)، ولی مردم، آن را مدینه الرسول نام نهادند و نام مدینه یا المدینه، برای آن بهجا ماند. بنگرید: (یاقوت، ۴/۱۰۱۰). — م.

۶. الرِّبْعَةُ جمع آن ربعات، به معنی حالت و وضعیت پیشین (النَّوَابِر، ابوسعجل اعرابی ص ۴۰)، و التَّعَاوُلُ از عَقْلُ به معنی پرداخت خونبها است (الفائق، زمخشری، ۲/۲۶۷). — م.

۷. تازیان، افراد قبیله را به نام نیای بزرگ آن قبیله می‌نامیدند؛ بنی‌هاشم یا بنی‌عوف، یعنی قبیله هاشم و قبیله عوف. بنی‌عوف بن مالک، از قبیله اوس بودند که به آنان، مردم قبا می‌گفتند (جمهره انساب ص ۴۷۰). — م.

۸. خَزْرَج یکی از قبیله‌های بزرگ عرب از انصار بود. اوس و خَزْرَج دو فرزند ثَعْلَبَة بن عمرو بن عامر بودند. فرزندان این دو برادر، دو قبیله بزرگ اوس و خَزْرَج را پدید آوردند. هر یک از دو قبیله یادشده، خود دارای تیره‌ها و قبیله‌های گونه‌گونی بودند که همه انصار را دربر می‌گرفتند (الاستقاق ص ۴۳۷؛ جمهره انساب ص ۴۷۰-۷۲). — م.

۹. بنی‌ساعده؛ تیره‌ای از قبیله خَزْرَج از انصار بودند (جمهره ص ۴ و ۴۷۲). — م.

۱۰. بنی‌جشم؛ تیره‌ای از خَزْرَج بودند (همان، ص ۴۷۲). — م.

۱۱. بنی‌النَّجَّار یا تَمُّمُ اللَّهِ بن ثَعْلَبَة، یکی از تیره‌های قبیله خَزْرَج بودند (جمهره، همان). — م.

۱۲. بنی‌عمرو بن عوف از مردم اوس بودند که در قبا می‌زیستند (همان، ص ۴۷۰). — م.

۱۳. بنی‌عمرو بن مالک بن اوس یا بنی‌نَبِیت، تیره‌ای از اوس بودند (جمهره ص ۴۷۰). — م.

۱۴. تیره‌های قبیله اوس را، بنی‌اوس می‌نامیدند (همان، ۲/۳۳۲). — م.

۱۵. این منظور در توضیح این جمله آورده است: «وفی الحدیث: وَیُجِیرُ عَلَیْهِمْ أَذْنَاهُمْ، أی إِذَا أُجَارَ وَاحِدٌ مِنَ الْمُسْلِمِینَ، خُرَّ أَوْ عَبْدٌ أَوْ امْرَأَةٌ، وَاحِدًا أَوْ جَمَاعَةً مِنَ الْكُفَّارِ وَخَفَرَهُمْ وَآمَنَهُمْ، جَازَ ذَلِكَ عَلَی جَمِیعِ الْمُسْلِمِینَ لَا یُنْقَضُ عَلَیْهِ جَوَارُهُ وَأَمَانُهُ». یعنی انگاه که یکی از مسلمانان: چه آزاد، چه برده و چه زن، به يك تن یا به گروهی از کافران پناه دهد، رعایت این پناه، همه مسلمانان را دربر خواهد گرفت، و نباید زنهاری وی نادیده گرفته شود (لسان، ۴/۱۵۵ «جور»). — م.

۱۶. بنگرید: (الفائق، ۲/۲۵۰-۲۶). — م.

۱۷. الفازیة: این کلمه در متن، به معنای صفت اسب به کار رفته است، ولی منظور، اسپسوارانند (همان، ۲/۲۶۷). — م.

۱۸. بنگرید: (اساس البلاغة، زمخشری «بوا»). نیز بنگرید: واژه‌نامه پایان کتاب «بوا». — م.

۱۹. الْمُخْبِثُ: بنگرید به واژه‌نامه کتاب «حدث». ابو عبید گفته است: مُخْبِثٌ كَسَى رَا كَوَیْنِدُ كَهْ یَكِیْ از حدود خدا درباره وی مسلم گردد و در این صورت، هیچ کس نمی‌تواند از به کار بستن حد درباره وی، جلوگیری کند (کتاب الاموال، ص

۲۹۵-۹۶). شیخ صدوق آورده است: «عن أمية بن يزيد القرشي قال: قال رسول الله (ص): مَنْ أَخَذَتْ خَدَّتَا، أَوْ أَوَى مُخَدَّتَا فَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لَا يَقْبَلُ مِنْهُ عَذْلٌ وَلَا صَرْفٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْخَدَّتَانِ؟ قَالَ: مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ، أَوْ مَثَلٌ مِثْلُهُ بِغَيْرِ قَوْدٍ، أَوْ ابْتَدَعَ بِذَنبَةٍ بِغَيْرِ سُنَّةٍ، أَوْ اتَّهَبَ نَهْبَةً ذَاتَ شَرْفٍ. قَالَ: فَقِيلَ: مَا الْعَذْلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الْفُذْيَةُ. قَالَ: فَقِيلَ: مَا الصَّرْفُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: التَّوْبَةُ». (معاني الأخبار، ص ۲۶۵). از امیه بن یزید قرشی روایت است که گفت: پیامبر خدا فرمود:

«هر کس عمل ناروایی در پیش گیرد، یا آدمکشی را پناه دهد، گرفتار نفرین خدا، فرشتگان و همه مردمان خواهد گشت و در روز رستخیز، سربها و توبه‌ای از وی پذیرفته نخواهد بود. پرسیدند: یا رسول الله «خَدَّت» چیست؟ گفت: کسی که شخص بی گناهی را بکشد، یا بی قصاص کسی را مُثله کند، و یا بهرور از سنت پیامبر، بدعتی پدید آورد و یا به غارتی که نباید، دست یازد. گفت: پرسیدند: یا رسول الله «عَذْل» کدام است؟ گفت: فدیة و سربها است. گفت: پرسیدند: یا رسول الله «صَرْف» چیست؟ گفت: توبه و بازگشت به سوی خداست. م.

۲۰. عَذْل در این معنی از معادله و برابری یعنی سربها (یا خونبها = فدیة) گرفته شده است، و فدیة عبارت است از پول یا مالی که برای رهایی خود یا دیگران از اسارت، پرداخت می‌گردد (الفائق، ۲/۲۹۲؛ مقایس اللفه، ۴/۴۸۴). م.

۲۱. یعنی راحل آن را در قرآن و سنت پیامبر جستجو کنید. م.

۲۲. به علت صلحی که میان یهود بنی‌نوف و مؤمنان استوار گشته بود و این مردم در رویارویی با دشمن، هماهنگ و هم‌رزم مسلمانان بودند، اینان همچون بخشی از امت اسلام به‌شمار می‌آمدند (ابوعبید، ص ۲۹۶؛ الفائق، ۲/۲۶۷). م.

۲۳. (الفائق، ۲/۲۶۷). م.

۲۴. آل جَفَنَه، در مدینه می‌زیستند و از انصار بودند (جمهره، ص ۳۷۲). آل جَفَنَه از پادشاهان شام بودند (جمهره، ص ۳۳۱). در اینجا شاید یهود آل جَفَنَه در نظر بوده‌اند. م.

۲۵. بنگرید: (الفائق، ۲/۲۶۷). م.

۲۶. بَطَانَةُ الرَّجُلِ: نزدیک و برگزیده شخصی که رازدار وی نیز به‌شمار می‌آید. این معنی از بَطَانَةُ التَّوْبِ یعنی آستر جامه، گرفته شده است (جوامع الجامع، ذیل آیه ۱۱۸، آل عمران، ج ۱/۱۹۸). م.

۲۷. بنگرید: (النهاية، ابن اثیر، ۳/۴۰۹). م.

۲۸. نیز بنگرید: (ابن هشام، ۲/۱۴۹۷؛ پانوش ۳؛ النهاية، ۱/۱۷؛ لسان، ۴/۵۲). م.

۲۹. نیز بنگرید: بند ۳۳ همین پیمان‌نامه. م.

۳۰. یعنی درختان آن را نباید برید و درون مرزهای آن، نباید جانوری را شکار کرد (بخاری، ۳/۲۵۳). یاقوت می‌نویسد: سخن درست‌تر آن است که پیامبر (ص) مسافت میان کوه یا دره غیر تا أخذ را حرم مدینه قرار داده است (معجم البلدان، ۱/۹۳۹).

۳۱. نیز بنگرید: (واژه‌نامه پایان کتاب «حرم»، نهایة الأرب، نویری، ۱/۳۲۰). م.

۳۱. بنگرید (لسان، ۴/۱۵۴-۱۵۵). م.

۳۲. بنگرید: ذیل همین پیمان، بند ۲۲ ش ۱. م.

۳۳. بنگرید: (سیره ابن هشام، ۲/۱۵۰؛ پانوش ۱). م.

۳۴. روشن است که مؤمنان، به چنین صلحی گردن نخواهند نهاد. م.

۳۵. بنگرید: (ابوعبید، ص ۲۹۴). م.

۳۶. بنگرید: (النهاية، ۱/۱۱۷). م.

۳۷. (الفائق، ۲/۲۶۷؛ النهاية، ۱/۱۱۷ «بر».) م.

۳۸. (الفائق، همان). م.

۳۹. این پیمان‌نامه، در آغاز آمدن پیامبر اسلام (ص) به مدینه و پیش از وجوب ستاندن سرگزیت از اهل کتاب و زمان ناتوانی اسلام، نوشته شده است. چون یهود نیز - چنان که در این پیمان‌نامه یاد شده است - در پیکار با دشمنان اسلام همراه مسلمانان باید کارزار می‌کردند، آنان نیز از دست‌آوردهای جنگی، بهره‌ای می‌بردند (ابوعبید، ص ۲۹۷؛ الروض الأنف (به نقل از پانوش ۳، ابن هشام ۲/۱۵۰). به سبب فزونی نسخه‌بدلها در صفحه‌های ۶۳ و ۶۴ متن و در برداشتن مطلبی تازه و معمول بودن ثبت چنین نسخه‌بدلها در ترجمه‌ها، از آوردن و ترجمه آنها صرف‌نظر شد. م.

(الف/۱)

**تعیین حرم مدینه منوره و حدود آن^۱ و آن، به منزله تعیین مرزهای حکومت
دولتشهری مدینه است.**

مسلم ۴۵۷/۱۵؛ مُسْنَدُ أَحْمَدَ حَنْبَلٍ، ۱۴۱/۴، ش ۱۰؛ تَقْوِیدُ الْعِلْمِ، خطیب ص ۷۲؛ الْمُطَرِّی^۲، ما
انست الهجرة من معالم دارالهجرة (نسخه خطی عارف حکمت در مدینه منوره).
(برای توضیح بیشتر درباره مرزهای حرم مدینه، بنگرید: بخش شرح واژه‌ها، ذیل واژه «حرم»).

رافع بن خدیج روایت کرده است... همانا شهر مدینه حرام است و پیامبر خدا — که درود خدا بر او
باد — آن را حرام ساخت. فرمان تحریم آن، بر پوستی خولانی^۳ نوشته شده و نزد ماست. اگر
بخواهی آن را برای تو می‌خوانم.

وی متن فرمان را روایت نکرده است. المطری افزوده است: «از کعب بن مالک روایت شده
است که گفت: پیامبر خدا(ص) مرا فرستاد تا بر بلندیه‌های مخیض، الحیفا، ذوالعشیره و تیم که
کوههای مدینه‌اند، نشانه گذارم».

شاید متن زیر، مربوط به این سند و بخشی از آن باشد:

از ابی‌جحیفه روایت شده است که گفت: نزد علی رفتم. وی شمشیر خود را خواست و از درون
آن، پوست نوشته‌ای عربی بیرون آورد و گفت: تو گذشته از کتاب خدا که فرود آمده، از هر آنچه
پیامبر خدا به‌جا نهاد، به‌جز این نوشته آگاه شده‌ای؟ متن نوشته چنین بود:
به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر؛ محمد فرستاده خدا گفت:
هر پیامبری را حرمی است و مدینه، حرم من است.
(وفاء الوفاء، سَمهودی، بیروت ۱۹۵۵، ۹۲/۱).

۱. بنگرید: (ذیل یمن ۱، بند ۳۹). عن النبی قال: المدينة حرم من کذا الی کذا، لا یقطع شجرها ولا یخنت فیها خنت
(بخاری، ۲۵/۳): شهر مدینه از فلان جا تا فلان جا، حرم است؛ درختان آن را نباید برید و هیچ دگرگونی نباید در آن پدید
آورد. — م.

۲. الْمُطَرِّی (۶۷۱-۷۴۱ هـ) ابو عبدالله محمد بن احمد انصاری از مردم مطریه مصر، مردی دانشمند و در فقه و حدیث و
تاریخ، چیره‌دست بود. نام کتاب او، «التعریف بما أنست الهجرة من معالم دارالهجرة» است (الأعلام، زرکلی ۳۲۲/۸). — م.

۳. خولان به فتح «خ» و سکون «و»، یکی از استانهای یمن و منسوب به خولان بن عمرو بن ... حمیر بن سبا است و در سال
سیزده یا چهارده هجری در زمان خلافت عمر بن خطاب، بدست مسلمانان گشوده شد (باقوت، ۴۹۹/۲). گویا پوست
دبّاغی شده خولانی نیز منسوب به همین خولان بوده است. — م.

(ب/۱)

سرشماری مردمان

(گویا این کار پس از پیمان برادری و بهنگام تشکیل حکومت دولتشهری مدینه منوره، در نخستین سال هجرت انجام پذیرفته است).

صحیح بخاری ۱۸۱/۵۶؛ صحیح مسلم ۸/ شماره ۲۳۵؛ احمد حنبل ۳۸۴/۵؛ ابن ماجه ش ۴۰۲۹؛ مُسند ابی یعلی (طیب اوکج، آن را از منہاج شرح صحیح، نوشته نووی ۱۸/۲ آورده است)؛ نسائی (طیب اوکج آن را به نقل از عمدة القاری شرح بخاری، تألیف عینی، چاپ استانبول ۹۸۷، یاد کرده است)؛ ارشاد الساری، قسطلانی ۱۷۵/۵.

Muhammad Tayyib Okiç, *Islamiyette ilk Nüfus Sayemi* (in: *Ilahiyat Fakültesi Dergisi*, Ankara, 1958, VII, 11-20).

از حذیفه — که خداوند از وی خشنود باد — روایت شده است که گفت: پیامبر خدا (ص) گفت: [نام] کسانی را که اسلام آورده‌اند، برای من بنویسید^۱. گفت: [نام] یک هزار و پانصد مرد را برای وی نوشتیم. پس گفتیم: یک هزار و پانصد تن هستیم و می‌ترسیم؟^۲ تو به راستی ما را دیده‌ای که سخت آزموده گشته‌ایم بدانسان که مرد مسلمان در عین هراس نماز می‌گزارد^۳. عبدان از ابی حمزه از اعمش برای ما روایت کرد: که مسلمانان را [یک هزار و] پانصد تن یافتیم. ابومعاویه گفت: بین شش صد تا هفت صد تن.

۱. مسلم: برای من بشمارید که چند تن اسلام آورده‌اند؛ ابن‌ماجه: همه کسانی را که اسلام آورده‌اند برای من شماره کنید.
۲. یعنی چرا باید بهراسیم! — م.
۳. بنگرید: ابن‌سعد ۱۳۲/۸: مسلمانان با سلاح می‌خفتند.

۲

امان‌نامه برای سراقه بن مالک مُذَلِجِي

بنگرید: از میان پیمانهای پیش از هجرت، به شماره (●/ز).

۲/الف - ب

نامه‌نگاری کافران مکه با منافقان مدینه و یهود آن شهر، و انگیزه راستین پیکار با بنی‌النضیر

مصنف عبدالرزاق ج ۵ شماره ۷۹۳۳؛ بد ۲۳/۱۹.
مقابله کنید: وفاء الوفاء، سمهودی (چاپ جدید) ص ۲۹۸، به نقل از عبد بن حمید در تفسیر قرآن
او، و ابن مردویه.
(بنگرید: آغاز پیمان ۳/ب - ج).

کافران قریش، پیش از پیکار بدر، زمانی که پیامبر در مدینه بود، به عبدالله بن اُبی بن سلول و کسانی از اوس و خزرج که با وی بت می‌پرستیدند، نوشتند:

شما به خویشاوند ما پناه داده‌اید (و در میان مردم مدینه، شماره کسان شما بیش از دیگران است - این افزودگی از مُصنّف، عبدالرزاق است). به الله^۱ سوگند یاد می‌کنیم که یا باید او را بکشید (بد: با وی پیکار کنید)، و یا او را از شهر خود بیرون کنید؛ (وگرنه، برای نبرد با شما، از همه تازیان یاری خواهیم خواست - این افزودگی از عبدالرزاق است)، و سپس (بد: یا) همگان به‌سوی شما خواهیم آمد تا رزمندگان را بکشیم و زنان را از آن خویش سازیم.

ولی تهدید کافران و تطمیع منافقان در مسلمانان انصار کارگر نیفتاد. چون قریش از تازیان مدینه نومید گشتند، پس از کارزار بدر به یهود مدینه نوشتند:

شما دارای جنگ‌افزار و دژهای استوارید. باید با خویشاوند ما پیکار کنید وگرنه چنین و چنان خواهیم کرد و هیچ‌چیز میان ما و خلخالهای زنان شما مانع نخواهد گشت.

چون نامه ایشان به‌دست یهود رسید، بنی‌نضیر به نیرنگ روی آوردند و به پیامبر (ص) پیغام دادند که با سی مرد از یاران خود بیرون بیا و ما نیز همراه سی تن از دانشمندان خود بیرون خواهیم آمد تا در فلان جایگاه، یکدیگر را ببینیم... هنگامی که یهود به بیرون شهر رسیدند، به یکدیگر گفتند: «در حالی که سی تن از یارانش که همه دوست دارند پیش از وی بمیرند، همراه او بیایند، چگونه می‌توان به‌وی دست یافت؟» سپس به او پیغام دادند: «ما که شصت تن خواهیم بود، چگونه می‌توانیم سخن یکدیگر را دریابیم. تو همراه سه تن از یاران خود بیرون آی و سه تن از دانشمندان ما نیز سوی تو خواهند آمد تا سخنان تو را بشنوند. چنانچه ایشان به تو ایمان آورند، همه ما ایمان خواهیم آورد و تو را تصدیق خواهیم کرد». سپس پیامبر همراه سه تن از یاران خود بیرون رفت. یهود دشنه‌هایی با خود بردند و بر آن شدند که پیامبر خدا را به ناگاه بکشند. یکی از زنان یکخواه بنی‌نضیر به برادرش که از مسلمانان انصار بود، پیام فرستاد و او را از نیرنگی که بنی‌نضیر